

شش درجه

رسانه‌های اجتماعی و احیای سخن به مثابه کنش



حسین کرمانی

● روایت‌کردن یک راه مهم برای شناخت جهان و نظم‌بخشیدن به آن به‌وسیله ذهن انسان است. در واقع افراد با روایتگری و داستان‌گویی رابطه علی بین رویدادها را تعریف کرده، آنها را در چارچوبی شناختی قرار داده و به این طریق معنای خود را بر آنها اعمال می‌کنند. این‌گونه است که روایت‌کردن راهی برای معنابخشیدن به جهان است. با وجود اهمیت روایتگری و داستان‌گویی، تا پیش از هانا آرنت، همان‌گونه که در بالا توضیح دادم، روایتگری راهی برای معنابخشیدن به جهان تلقی می‌شد. چنین دیدگاهی از مدل ساختاری لیف و والتزکی گرفته تا دیدگاه‌های منطقت‌تر و متمایل به رهیاف‌های پساساختارگرایانه مانند رهیافت روایت‌مندی که از سوی اوچس و کپس ارائه شد، معطوف به اثرات شناختی روایتگری و نحوه پراساخت جهان در این فرایند به وسیله روایتگران بود. هانا آرنت روایت را در مقام سخن به عنوان قرینه کنش یکی از سه وضع اصلی بشر می‌داند. از نظر او، سخن امری سیاسی و اساسی‌ترین وضع بشر است. در واقع، سخن است که امکان آغازی تازه را برای انسان فراهم می‌آورد و به این طریق هر سخن (به طریق اولی هر کنششی) آغازی تازه است و چون آغازی تازه است، معنایی تولید می‌کند که تا پیش از آن وجود نداشته و از اینجاست که امری سیاسی است چون نظام‌های غیر دموکراتیک تلاش می‌کنند کنترل تام و تمام بر فرایند تثبیت معنا داشته باشند اما همین که انسان شروع به سخن‌گفتن می‌کند، شکافی در تمامیت قدرت آنها در حوزه تثبیت معنا ایجاد می‌کند. این است که سخن‌گفتن فی‌نفسه امری سیاسی است.

اگر دیدگاه آرنت را بپذیریم، آنگاه حیاتی‌بودن سخن و شرایط تحقق آن مشخص می‌شود. حتی اگر به دیدگاه آرنت قائل نباشیم، باز هم نمی‌توانیم در اهمیت روایتگری و روایت‌ها در معنابخشیدن به جهان پیرامون‌مان تردید کنیم. تا پیش از پیدایی و فراگیرشدن رسانه‌های اجتماعی، امکان روایتگری عمدتاً در دست رسانه‌های سنتی (اغلب سازمان‌های بزرگ رسانه‌ای) بود. هر چند با تساهل و تسامح می‌تواند بگویم این امر در اغلب جوامع جاری بود اما در جوامعی که رسانه‌ها تحت کنترل دولت حاکم هستند، با شدت بیشتری وجود داشت. در چنین جوامعی رسانه‌های تحت کنترل همه تلاش خویش را به کار می‌برند تا روایت‌های خود را که متضمن سلطه دولت هستند، هژمونیک ساخته و امکان شکل‌گیری ضدروایت‌ها را از بین ببرند. هر چند مجال پرداختن کامل به این نکته نیست اما در واقع این رسانه‌ها سخن را به مقام کار و در مواردی زحمت تقلیل می‌دانند و بدین‌گونه کلمات دیگر نه آغاز و امر سیاسی، بلکه به‌عنوان مصنوع دست بشر ساخته و مصرف می‌شوند.

سخن به عنوان ساخته دست بشر در مقام رویه‌های گفتمانی که فوکو توصیف می‌کند، رژیم حقیقت خود را برپا کرده و در سطحی نازل‌تر با چیرگی عقلانیت ابزاری تلاش می‌کند ضمن تثبیت و تضمین سلطه خود، افراد را به سوز‌های تبدیل کند که امکان آگاهی نسبت به هستن خود را ندارند و به این طریق تسلط دائمی آن رژیم‌ها حقیقت را میسر و تضمین می‌کند.

رسانه‌های اجتماعی در این شرایط این امکان را برای کاربران عادی در مقام شهروندان معمولی فراهم کردند که خود دست به روایتگری زدند، روایت‌های خود را تولید کنند. در واقع هر چند پیش از این، در مطالعات تلویزیون نشان داده شده بود که مخاطبان صرفاً قربانیان منفعل نیستند و می‌توانند دست به رمزگشایی‌های متضاد و تعاملی در برابر رمزگشایی هژمونیک بزنند و چنین رمزگشایی‌هایی می‌توانست به‌طور بالقوه به تولید روایت‌های مخاطبان منجر شود اما چنین روایت‌هایی تجسد نیافته و اغلب به‌صورت روایت‌های ذهنی باقی می‌مانند.

رسانه‌های اجتماعی اما این امکان را برای شهروندان معمولی فراهم کردند که از مرز مخاطب فعال و رمزگشاز نیز فراتر رفته، خود دست به تولید روایت بزنند؛ امری که نمونه‌های بارز آن در دل همگان‌های شبکه‌ای و کنشگری آنها در رویداد‌های سیاسی و اجتماعی در جوامع مختلف وجود دارد. بنابراین مطالعه و تحلیل روایت‌هایی که از سوی کاربران در رسانه‌های اجتماعی تولید می‌شود، از چند منظر مهم است که آنها را در بالا توضیح دادم. این روایت‌ها راهی برای شناخت جهان ذهنی شهروندان هستند و همچنین از آنجا که به‌طور بالقوه در دل رژیم‌های حقیقت حکومت‌ها تولید نمی‌شوند، می‌توانند آغازی تازه در مقام سخن باشند. بنابراین تحلیل آنها می‌تواند فاصله این روایت‌ها با روایت‌های هژمونیک را نشان دهد تا مشخص شود آیا رسانه‌های اجتماعی می‌توانند – و اگر آری در چه سطحی– سخن را از جیزی به‌عنوان مصنوع دست بشر فراتر برده و به مقام سخن به مثابه امری سیاسی برسانند.

روزنامه شتر

یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۸ | ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ | ۹ فوریه ۲۰۲۰ | سال هفدهم | شماره ۳۶۴۳ | ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۰۸ | اذان مغرب ۱۷:۵۸ | اذان صبح فردا ۵:۳۲ | طلوع آفتاب ۶:۵۷

روزنفر۱۴

کارتون خواب



ویکتور بوگورات



تلنگر

هویت فرهنگی و نشاط اجتماعی



سیدحسین موسوی‌چلک رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

در هر جامعه‌ای همه تلاش‌ها باید بر این محور باشد که مردم «به‌زیستن اجتماعی» را تجربه کنند که از نشانه‌های آن افزایش نشاط اجتماعی در جامعه است. تمام قانون‌گذاری‌ها، ارتباطات بین‌المللی، توسعه زیرساخت‌ها، دسترسی به فناوری‌های نوین، برنامه‌های اقتصادی و... باید حول همین محور اصلی باشد در غیر این صورت ناکارآمد خواهند بود. یکی از حوزه‌های مؤثر در تحقق این هدف، حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی هستند که معمولاً در گیرودار موضوعات سیاسی و اقتصادی مغفول واقع می‌شوند درحالی‌که

خود ظرفیت مهمی برای ایجاد نشاط اجتماعی در جامعه هستند. به همین دلیل یکی از موضوع‌هایی که باید در همه جوامع به آن توجه شود، تقویت هویت فرهنگی است. هویت فرهنگی همبستگی اجتماعی در جامعه را تقویت می‌کند و علاوه بر آن انسجام و نشاط اجتماعی در جامعه را افزایش می‌دهد. از دیگر مزیت‌های تقویت هویت فرهنگی، جامعه‌پذیری مناسب افراد است، یعنی وقتی افراد با هویت خودشان آشنا می‌شوند، جامعه‌پذیری بهتری صورت می‌گیرد؛ بنابراین با توجه به نکات فوق، بر این باور هستم که جوامعی سلامت و شادابی بیشتر دارند که در آنها موضوع تقویت هویت فرهنگی با بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی ازجمله هویت قومی سرلوحه مدیریت فرهنگی و اجتماعی باشد، چراکه، تقویت هویت فرهنگی همبستگی اجتماعی در جامعه را تقویت می‌کند. هویت فرهنگی شامل باورها، زبان و آداب‌ورسوم و... است و طبیعتاً در چنین جامعه‌ای افراد مانند درختی که در خاک ریشه دوانده است، در مقابل توفان‌ها مقاوم خواهند بود. بحث شیخون فرهنگی و تهاجم فرهنگی از دیدگاه پیش مطرح بود و امروزه با موضوع ناتوی فرهنگی روبه‌رو هستیم و این نشان می‌دهد که هر چه به سمت جلو می‌رویم، شرایط بحرانی‌تر می‌شود. این در حالی است که اگر بتوانیم ظرفیت‌های فرهنگی‌مان را در حوزه قومی، ملی و دینی خوب بشناسیم و از این ظرفیت‌ها برای داشتن جامعه‌ای سالم استفاده کنیم، تأثیرپذیری منفی ما از فرهنگ‌های دیگر به حداقل می‌رسد. لازمه کار این است که از همه ظرفیت‌ها، چه در بخش دولتی و غیردولتی و چه در بخش مذهبی بتوانیم استفاده کنیم. پس لازم است مسئولان در حوزه فرهنگی از ممیزه فرهنگی به شکلی که مانع تقویت هویت فرهنگی شود، خودداری کنند. این



عبدالرحمن نجل‌رحیم مغزپژوه

در هفته گذشته ترس و هراسی فراگیر از حمله ویروس بیگانه‌ای به‌نام کرونا به اهالی شهر پرجمعیت ووهان چین از سوی طبیعت وحش، جهان سرمایه‌داری امروز را به نمایش دفاعی عجیبی واداشت. تصاویر این واقعه در رسانه‌ها به فیلم‌های علمی-تخیلی یا آخرالزمانی شباهت داشت؛ خیابان‌های خالی از جمعیت، مردم هراسان با ماسک جراحی بر چهره که در حال تبعیدشدن به قوطی‌های تنهایی‌شان بودند. پزشکان و پرستاران بیمارستان‌ها و کمک‌رسان‌های مراکز درمانی که در درون لباس‌های عجیب و گشاد خود فرو رفته و شبیه موجودات تخیلی کرات دیگر و در حال اجرای اعمالی گویا برای نجات قربانیان حمله اسرارآمیز بودند. این رعب و وحشت ایجادشده، خود به‌تنهایی کافی بود نظام ایمنی آسیب‌پذیر بدن مبتلایان با محتمل به ابتلا را از طریق مدار مغزی – بدنی هیجانات منفی، چنان تحت تأثیر قرار دهد که فرصت هر دفاعی در مقابل ویروس بیگانه را غیرممکن کند و باعث مرگ این افراد شود.

چین، دومین غول اقتصادی جهان، تحت رهبری حزب به‌اصطلاح کمونیستی، بی‌رحمانه‌ترین نظام بهداشتی درمانی سرمایه‌داری را در اختیار دارد. سلامتی در چین، کالایی قابل خریداری و البته بسیار گران در بیمارستان‌ها و کلینیک‌های خصوصی و اسیر دلال‌بازی‌های معمول است. در چنین شرایطی است که فرامین بالادستانه از طریق مقامات بالای حزب حاکم، در نظام سرمایه‌داری دولتی، می‌تواند فرمان تعطیلی شهر بزرگ و شاه‌هرگ اقتصادی چین مرکزی (ووهان) را در مقابل ویروس کرونا صادر کند. این‌ فرامین از بالا، دو هدف را دنبال می‌کنند؛ اول ترساندن مردم، دوم، نمایش قدرت در مقابل مردم. دستگاه بهداشتی چین در سال ۲۰۰۲ پس از شیوع ویروس کرونا از نوع سارس (سندرم تنفسی حاد و کشنده)، تا این اندازه نیز هوشیارانه عمل نکرد. چون سارس آهسته‌تر انتشار پیدا کرد و زمانی ماهیت آن آشکار شد که ویروس از منطقه گوانگ‌دونگ در جنوب شرقی چین به هنگ‌کنگ رسیده بود. بعدها چنین مطرح شد که این ویروس آهسته منتشرشونده احتمالاً از طبع و تاول گریه زباد (تیره) به انسان رسیده باشد. اما نظام بهداشتی چین خیلی دیر به خطرات مرگ‌بار آن پی برد. حال با ویروس کرونا در چین روبه‌رو شده‌ایم. ولی این بار مکان آغازین انتشار ویروس هم بازار فروش غیربهداشتی حیوانات وحشی، تحت نظارت حکومت سرمایه‌داری دولتی در شهر بزرگ و مهم و استراتژیک چین بود. انتشار سریع شایعات و خبرهای وصله‌پینه‌شده درباره طبع بازار سرمایه، خوردن خفاش از سوی شهروندان ووهان، علت انتشار ویروس نوع جدید کرونا به انسان، معرفی می‌شود و متعاقب آن، جو متعصبانه ذهنی‌چینی ابعدای خطرناک از احساسات شوونیستی، ناسیونالیستی، قومی و نژادی در دنیا را برمی‌انگیزاند و بر سراسیمگی در جهان دامن می‌زند. همه ترجیح می‌دهند از چینی‌ها فراری

مغز اجتماعی-۱۰۳

بیگانه‌ای در خانه!

باشند و از وجودشان احساس خطر کنند. کسی نمی‌پرسد اگر خفاش حامل ویروس کرونا و خوردن آن از سوی چینی‌ها به طور عادت‌ی و اعتقادی و به عبارتی، عامل بیماری ویروس کرونا در انسان بوده، پس چرا بعد از این‌همه سال هم‌اکنون ناگهان سر بر آورده است؟ آیا می‌تواند به شرایط زمینی‌ای خاص سلامت مردمان و دستگاه ایمنی آنها در شرایط خاص نیز ربط داشته باشد؟ آیا این ویروس خطرناک‌تر از ویروس‌های دیگر همچون آنفلوآنزا، سارس و مرس است؟ آیا چون بیگانه و ناشناخته است، باید هراس‌آور و ترسناک‌تر باشد؟

فراموش نکنیم در سال ۲۰۱۳ ویروس دیگری از نوع کرونا به نام مرس (سندرم تنفسی حاد خاورمیانه‌ای)، حتی مرگ‌ومیر بالاتری حدود ۳۵ درصد داشته در حالی که در مجموع فقط دو هزار و ۵۰۰ نفر را مبتلا کرده و با خوردن گوشت شتر انتقال پیدا می‌کرده و از عربستان سعودی شروع شده است. به عبارتی، این نوع ویروس کرونا‌یی کشنده‌تر اما با خاصیت واگیری کمتری همراه بوده است. در آمریکا سالانه ده‌ها هزار نفر به دلیل ابتلا به ویروس آنفلوآنزا می‌میرند. بنا بر آمار، سال گذشته ۴۰ هزار و دو سال پیش، ۶۱ هزار مرگ‌ومیر از ابتلای به آنفلوآنزا در آمریکا گزارش شده است که ۷۵ درصد آنها را افراد ۶۵ سال به بالا تشکیل می‌دهند که نظام ایمنی بدنشان به وسیله بیماری‌های زمینه‌ای دیگر دچار اختلال بوده است. همین موضوع درباره ویروس کرونا‌ی جدید در چین نیز صادق است. از طرف دیگر، خفاش تنها پستاندار پرنده با گونه‌های متعدد و متنوع و دارای سیستم ایمنی متحملی است که می‌تواند انواع ویروس کرونا را در بدن سالم خود نگه دارد. فراموش نکنیم پژوهش روی مغز اجتماعی خفاش امروزه راهگشای شناخت رفتار اجتماعی انسان شده است. خفاش پستانداری با حافظه فضایی اجتماعی گسترده است که می‌تواند مکان خفاش‌های آشنای دیگر بسته به نیستی که از نظر اجتماعی با او دارند را در هر لحظه ردیابی کند. برای مثال، دانشمندان مغزپژوه در گروهی از گونه خفاش‌های میوه‌خوار مصری دریافتند شاگرد خفاش‌ها می‌توانند با فعالیت ۴۰۰ نورون در داخل هیپوکامپ خود مسیر پرواز خفاش معلم خود را ردیابی کنند. اما همین نورون‌ها به پرواز اشیایی پلاستیکی پیرامون واکنشی نشان نمی‌دهند. به این ترتیب، منطقه آمیگدال (بادامک) در جلوی هیپوکامپ مغز آنها نیز به صداهای هیجانی در پیوند اجتماعی با خفاش‌های دیگر واکنش‌های اختصاصی نشان می‌دهند. مهم اینجاست که از این اطلاعات علمی درباره خفاش‌ها می‌توانیم در آینده به چگونگی نقشه‌های فعالیت مغزی خود در ارتباط با مسائل اجتماعی پیچیده‌تر در جامعه انسانی پی ببریم. اما چه عواملی باعث می‌شود خبرهای مهم علمی که به ما در شناخت بهتر خویش کمک می‌کنند، در زیر تلنباری از خبرهای دیوان‌آلود، ترس‌آور و دلهره‌انگیز فلج‌کننده، اما دروغ و ساختگی کم شود؟ آیا در جهان مملو از بی‌اعتمادی و ترس، می‌توان هویت اجتماعی و انسانی خود را حفظ کرد و از خود و دیگری بیگانه نشد؟

علیه فراموشی

برای سیستان و بلوچستان بر آب رفته‌ام

آنها هیچ چیز را نمی‌دانند. مغز آنها یخ‌زده است، قلب‌شان یخ‌زده است. آدم‌های ترسناک همیشه شمیر در دست ندارند و بدن‌شان پر از خالکوبی نیست. نه آنها که زورشان به دیگران نمی‌رسد. بدن خودشان را خط‌خطی می‌کنند. نه عزیزم، نه...

آنها از تو هیچ خبری ندارند.

«اشک‌ات را به من بده، دست‌های خالی‌ات را به من بده، دردهای بی‌پایان را به من بده، زمین بر آب رفته‌ات را به من بده، مزرعه آتش‌گرفته‌ات را به من بده». (محمد الماغوط، شاعر سوری). آمده‌ام تا از دهان‌های خاموش‌شان سخن بگویم، از سراسر زمین گرد اورید لب‌های خاموش ریخته بر خاک را و از ژرفا به من سخن بگویدی. در درازنای این شب بلند بدین‌سان که گویی من در کنار‌تان لنگر گرفته‌ام. همه چیز را به من بگوید زنجیر به زنجیر، حلقه به حلقه و گام به گام و چوان رودی از پیکان‌های زرد آذرخش، چوان رودی از پلنگان مدفون و بگذارید بگریم ساعت‌ها، روزها، سال‌ها، سکوت‌تان را به من بدهید. آتشفشان خدش‌تان را به من بدهید. رگ‌ها و دهان مرا از آن خود کنید. خون و سخن مرا بر زبان آورید... (پابلو نرودا، شیلیایی).



روایت

حاتمی‌کیا؛ غلبه تنفر بر سینما

● گیسو ففغوری؛ خروج ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا فیلمی است که داستان یک‌خطی آن مبتنی بر واقعیت است؛ کشاورزان آسیب‌دیده می‌خواهند برای دیدن رئیس‌جمهور به تراکتورهایشان به خیابان پاسستور تهران بیایند؛ خبری که کاملاً به مقتضیات و اتفاقات اجتماعی این سال‌ها ربط دارد. موضوعی که می‌توان در روزنامه و خبرگزاری، نشانه‌های آن را دید؛ موضوعی که بارها و بارها در روزنامه‌ها نوشته شده و می‌توان فیلم مستندی از آن ساخت.

آیا فیلم خوبی است؟ بازگری فرامرز قریبان ۷۸ساله در خاطر می‌ماند. تصویربرداری و کادرهایی که از مزارع بنبه و درگیری‌ها بر سر آب و شهادت مرزبان ترسیم کرده، درخور توجه بوده و شخصیت‌سازی‌های اطرافیان رئیس‌جمهور با هدف بیزاری از آنها، موفق از کار درآمده است. همان ویژگی‌ها و خاطره‌بازی‌های حاتمی‌کیا با جنگ را به صورت نخ‌نما می‌توان در طول فیلم دید و مثل دیگر ساخته‌های کارگردان آن، برخورد ترحم‌آمیزش با زنان در آن جلوه‌گری می‌کند. **آیا این فیلم می‌خواهد حرف مردم باشد؟** این فیلم با سرمایه‌گذاری مؤسسه اوج ساخته شده است. فیلم با انتقاد بی‌رحمانه از دولت، ناکارآمدن نشان‌دادن وزرا و سیستم امنیتی همراه است و البته قابل پیش‌بینی است که در جشنواره همین دولت، سیم‌رغ‌هایی دریافت کند. با ساخته‌شدن هر اثری از حاتمی‌کیا و دیگر فیلم‌سازان سینمای ایران بعد از انقلاب، می‌توان پرسید آیا اینجا حرف مردم است یا ...؟ هرچند در این میان حاتمی‌کیا برخلاف دیگر کارگردانان هم‌نسل خود مانند درویش، کمال تبریزی و...، خدمت در راستای اهداف یک جناح سیاسی را ترک نکرده است. او هر فیلمی را که ساخته، بنا بر شرایط آن سال‌ها بوده است؛ چه آن زمان که «به نام پدر» را ساخت و از زبان دختری که پایش را بر اثر مین دوران جنگ از دست داده بود، دلیل جنکین را می‌پرسد؛ آن‌هم در روزهایی که پرواز هواپیماهای آمریکایی بالای آب‌های خلیج فارس می‌توانست خبر جنگی دیگر را بدهد و چه آن هنگام که «بادپکار» را ساخت که به یاد بیاورد با افرادی نظیر حاج قاسم را داریم که باید آنان را ارج نهمیم. اما نمی‌توان فراموش کرد که فقط حاتمی‌کیا است که می‌تواند «خاکستر سبز» و «به وقت شام» را هم بسازد.

این فیلم در کجای کارنامه حاتمی‌کیا قرار دارد؟ این فیلم نقطه‌عطفی در مسیر فیلم‌سازی حاتمی‌کیاست و رابطه مردم با او و او با علایق جناحی‌اش را مشخص می‌کند؛ کارگردانی که در اختتامیه جشنواره فجر می‌تواند فریاد بزند و بگوید پس سهم من چیست؛ پیش‌تر اگر در فیلم‌های او شاهد بودیم که جایی، لحظه و سخنی برای مردم، جوانان یا حتی مخالفان برخی سیاست‌ها وجود دارد، با دیدن این فیلم دیگر نمی‌توان تردید داشت هدف چیست، مخاطب کیست و قرار است به یاد چه کسی آورده شود که «جمهور» یعنی مردم، با دیدن فیلم می‌دانیم قرار است چه کسی بداند که چقدر در مدیریت و رفتار با مردم ضعیف است، دقیقاً به همین خاطر است که دیگر مهم نیست که در فیلم «خروج»، با وجود داغی که بر دل «حبیب» با بازگری فرامرز قریبان می‌ماند و وارد می‌شود، دیگر ندغدغه‌هایش، حق‌خواهی‌هایش، چگونگی تلاشش برای رفتن و رسیدن و بردن حرف مظلومان و آسیب‌دیدگان به سوی مسئول، در زیر سایه نورافکنی یک جناح قرار می‌گیرد. ساختن فیلم انتقادی، فیلمی که ندغدغه‌مند باشد، فیلمی برای مردم و فیلمی درباره احقاقی که بر کشاورزان شده و می‌شود، حتی اگر در کلیشه‌های رایج و نگاه جنس دوم حاتمی‌کیا غرق شود، می‌تواند قدم بزرگی برای فیلم‌سازان هم‌نسل او باشد. حاتمی‌کیا علاقه خاصی به هلیکوپتر دارد و صحنه دهشتناک فرود، با پرواز کله‌های بنبه شاعرانه‌تر می‌شود؛ اما از همان ابتدا

نقش بد داستان مشخص می‌شود. همه جزئیات نیز برای وحشتناک‌تر نشان‌دادن این خصمیت پیش می‌رود. همه از راه می‌رسند تا شخصیت بی‌کفایت و... ترسیم شود. از ماموری که می‌گوید رئیس‌جمهور، رئیس همه ماست تا فرمنداری که بچه روستاست و شعبه همان پاستور و لحظه‌ای برای شنیدن سخنان کشاورزان وقت ندارد تا مسئولان امنیتی که با ون راه می‌رسند و تک‌تک تراکتورداران را بازداشت مخفی می‌شود، حتی نحوه نگاه به پوشش خبری از سوی بی‌بی‌سی فارسی که به‌عنوان رسانه معاند معرفی می‌شود. سفر تراکتورداران می‌توانست یک سفر جاده‌ای باشد و علاوه بر نشان‌دادن زیبایی‌های ایران، به مشکلات اشاره‌ای غیرمستقیم‌تر کند. می‌توانست در کنار لحظات آزاربازی مردان، بخشی هم از خلوت مهابانو را نشان دهد. می‌توانست لحظه دستگیری آنها، درگیری‌شان، بی‌احترامی تعدادی از مردم و آشفته‌ریختن روز آنها به شکل سینمایی پیش برود، نه گزارش. حاتمی‌کیای فیلم «خروج»، از سینما خداحافظی کرد تا مقاله‌ای علیه دولت در روزنامه کیهان بنویسد و حق‌التحریرش را مؤسسه اوج داد. حاتمی‌کیا حتی نتوانست از همکارانش کمک بگیرد تا بتواند مقاله‌ای بر پایه مستندات بنویسد. فیلم «خروج» می‌توانست یک فیلم دیگر در کارنامه حاتمی‌کیا باشد از ستایش روزمندان وطن، کشاورزان آسیب‌دیده میهن و مردم خرب کشورمان در خانه و چادرشان که شاید در بسیاری از فیلم‌های سینمایی دیده بودند؛ اما تنفر حاتمی‌کیا بر فیلم‌سازی‌اش غلبه کرد. حاتمی‌کیا در این فیلم نه گزارشگر خوبی بود، نه فیلم‌ساز خوبی؛ تماشاگر اندکی بعد از تحسین بازی قریبان و تصاویر مزرعه‌های پنبه، با احساس غبنش باقی می‌ماند و تنفر از کشور و مسئولانش!